



مجدد رسول مرادی / اسنیم

گفت‌وگوی «جوان» با یکی از پیشکسوتان کاروان‌های راهیان نور به مناسبت شروع به کار مجدد این اردوها

سفر به سرزمین نور با کمترین امکانات و بیشترین تأثیر معنوی

راوی می‌شدند و من و دو سه نفر از بچه‌ها که از فرماندهان تپ در دفاع مقدس بودند، هنگام تجمع همه کاروان روایتگری می‌کردیم. من خودم بیشتر روی ارون‌درو و عملیات والفجر ۸ متمرکز می‌شدم. اخوی خودم قدرت‌الله اسدی در تک دشمن به فاو (فروردین ۶۷) به شهادت رسید، لذا به منطقه عملیاتی ارون‌د علاقه هم داشتم، و عمده روایتگری‌هایم در این منطقه بود.

در مدت حضور تان چه خاطره‌ای از تأثیر پذیری

با تحول زائران در مناطق عملیاتی دارید؟ یک بار چند دختر خانم دانشجوی بین زائران بودند که خیلی شیطنت می‌کردند و گوش‌شان به هیچ حرفی بدهکار نبود. هر بار که روایتگری می‌شد، اینها سعی می‌کردند چالش‌اش ایجاد کنند. چند بار بچه‌ها گفتند برویم به آنها تذکر بدهیم، اما اقلی ما مخالفت کردیم و گفتیم اجازه بدهید اصلاح باشند. همیشه در این سفرها تیر خلاص را در طلایه می‌زدیم؛ جایی که بچه‌های اصفهان سه، چهار گران‌شان قطعه‌قطعه شدند و یک گران هم که کلا ناپدید شد. حضور کاروان زائرها در طلایه دوسه شیی طول می‌کشید. روایتگری‌ها که تمام شد و می‌خواستیم برگردیم، دیدیم خبری از این چند دختر دانشجو نیست. وقتیم دنبال‌شان گشتیم، دیدیم در سه راهی شهادت روی زمین نشسته‌اند می‌کشند و از شهدا می‌خواهند آنها را ببخشند. هر چه می‌گفتیم بلند شوید روی خودتان خاک نریزید، گوش نمی‌کردند. بلندبند گریه می‌کردند و فریاد می‌زدند. نهایتاً که راضی شدند بیایند سوار اتوبوس شوند، آنجا هم غوغایی به راه انداختند! از همه حالات می‌طلبیدند و می‌گفتند تا آلان اشتباه می‌کردیم و شهدا به ما عنایت داشتند که متوجه اشتباه‌مان شدیم.

به نظر شما الان هم ایجاد پیوند قلبی بین بچه‌های دهه هشتادی و حال و هوای دوران دفاع مقدس امکان‌پذیر است؟

اصلاً من می‌گویم همین دوسه سال وفاقه‌ای که در تعطیلی کاروان‌ها رخ داد، خیلی از لحاظ فرهنگی و معنوی به جامعه ما لطمه زد. همین چند روز پیش و در دل اغتشاشات من به مدرسه امام خمینی اصفهان رفتم. بعد لای‌لای صحبت‌هایم خاطره یک رزمنده‌ای را تعریف کردم که داخل سنگر سوخت و چیزی از او نماند. وقتی جلسه تمام شد، همین بچه‌ها دورم را گرفتند و گفتند: تقصیر شماهاست که نیامدید به ما نسل جوان بگویید در دهه اول انقلاب چه بر سر جوان‌های آن دوران گذشت. حاصل کم‌کاری خودی‌ها این است که دشمن به فکر افتاده است و این خلأیی که ایجاد شده را به نفع خودش پر می‌کند. من معتقدم صرف‌نظر از یک عده مسئولی که با بی‌ایقایت و بی‌کفایتی باعث شدند دلسردی‌هایی بین اقشار مردم و خصوصاً جوان‌ها پیش بیاید، خود ما هم در مسائل فرهنگی کم‌کاری داشته‌ایم، و گر نه همین جوان‌های دهه هشتادی ظرفیت لازم برای شنیدن حرف حق را دارند و باید توجه بیشتری به این مسائل داشته باشیم.

دخیل می‌دانید؟ آن زمان همه‌راوی‌های ما بدون استثنای رزمنده دفاع مقدس بودند و این یکی از اصلی‌ترین دلایل عمیق‌بخشی سفرهای راهیان نور برای زائران بود. به جرئت می‌توانم بگویم که اوایل بسیاری از راوی‌ها از فرماندهان تپ، گردان، گروهان یا حتی‌المقدور از بچه‌های تخریبچی و اطلاعات – عملیات و اینها بودند؛ کسانی که علاوه بر حضور در مناطق جنگی به عنوان رزمنده، به آن محیط یا عملیاتی که در آنجا انجام شده بود، اشراف داشتند. من یادم است یک راوی که از بچه‌های رزمنده بود، هنگام گفت در یک عملیات شرايطی پیش آمده بود که کسی نمی‌توانست جلوی گریه‌هایش را بگیرد. ایشان دست روی شانه تک‌تک بچه‌ها می‌گذاشت و می‌گفتم برو، برو... تک‌تک رفتند و وقتی که برگشتم و پشت سرم را نگاه کردم، دیدم فقط من مانده‌ام و بیستم‌چی هیچ کدام از بچه‌های گردان سالم نمانده بودند. خوب او که از نزدیک این چیزها را دیده و لمس کرده بود، کلاش‌طور دیگری روی زائرها اثر می‌گذاشت تا یک راوی که صرفاً از روی کتاب یا تحقیق در مورد وقایع دفاع مقدس صحبت می‌کند. همین مسائل و جذابیت‌ها باعث شد تأثیرگذاری کاروان‌های راهیان نور آنقدر زیاد باشد که تقریباً از اوایل دهه ۸۰ اجازه دادند مردم با ماشین شخصی هم به مناطق عملیاتی بیایند. الان هم که دوباره کاروان‌های راهیان نور راه‌اندازی شده‌اند، توصیه من به دست‌اندرکاران اردوها این است که حتی‌المقدور از رزمنده‌های دفاع مقدس برای روایتگری استفاده کنند. شاید این بچه‌ها سن‌شان بالا رفته باشد، ولی هنوز بین آنها هستند کسانی که توان حضور در این مناطق و روایتگری را داشته باشند.

چند سال به عنوان مسئول راهیان نور اصفهان بودید؟

حدود شش سال مسئول این کاروان‌ها بودم و چند سال بعد هم همچنان داوطلبانه شرکت می‌کردم و کمک‌حال دوستان می‌شدم.

خودتان هم روایتگری می‌کردید؟

بله راوی بودم. بچه‌های روایتگر اغلب داخل اتوبوس‌ها

من حتی یادم است سد خاکی که شهید چمران برای آب انداختن زیر تانک‌های عراقی ایجاد کرده بود، در منطقه دیده می‌شد. در واقع مناطق عملیاتی دفاع مقدس هنوز روح اصلی خود را حفظ کرده بودند، طوری که بازدیدکننده بی‌واسطه خودش را در فضای دفاع مقدس احساس می‌کرد. من یادم است یک سالی که در منطقه بودیم، سیاه آمد و از طلایه، مقر منافقین را موشک‌باران کرد، یعنی هنوز گاه و بی‌گاه عملیات هم در منطقه می‌شد یا در همان طلایه و سایر نقاط، بچه‌های تفحص جاذبه‌های‌شان را برپا کرده بودند و به تفحص شهدا می‌پرداختند. پیش می‌آمد که بچه‌های تفحص می‌آمدند و برای کاروان‌ها از نحوه یافتن پیکر شهدا روایت می‌کردند. تفحصی‌ها یک جمع باصفایی داشتند که آدم را یاد اجتماع بچه‌های رزمنده در دل جنگ تحمیلی می‌انداخت. شاید بیراه نباشد که بگویم آن زمان گاه پیکر شهدا در گوشه و کنار مناطق دیده می‌شد و تأثیر عجیبی روی زائر می‌گذاشت. همه اینها باعث می‌شد همذات‌پنداری بین مردم بازدیدکننده و رزمنده‌ها و شهدای دفاع مقدس خیلی عمیق شکل می‌گرفت.

خب مسلماً این بکری فضا و مناطق عملیاتی که در سال‌های اوایل راهیان نور وجود داشت، در گذر زمان نمی‌توانست تداوم داشته باشد.

بله همین‌طور است. مثلاً در رانش زمین و بارندگی‌ها و شرایط جوی مختلف یا بحث مین‌روبی که یک کار عظیم پس از اتمام جنگ بود، شکل زمین تغییر می‌کرد، ولی خود ما هم در نگهداری یادگاری‌های آن دوره کم‌کاری کردیم. می‌توانم بگویم ۸۰ درصد منطقه را خود ما آذمه‌ها تغییر دادیم و از شرایط بکر اولیه خارج کردیم. یک نمونه‌اش را عرض کنم، طرح‌هایی بود با این مضمون که مثلاً می‌گفتند بیایید یک شهر ویران شده مثل خرمشهر را در جای دیگر بسازید و شهر با همان حالت ویرانی توسط دشمن به عنوان یک گنجینه از دوران جنگ حفظ شود، اما خب هیچ کدام از این طرح‌ها اجرا نشدند.

غیر از بحث بکر بودن زمین، چه عامل دیگری را در معنوی ساختن این اردوها در دهه اول آن

یک نکته بسیار مهم، بکر و دست‌نخور دگی مناطق عملیاتی بود. مثلاً در طلایه هنوز انبوه تیر و ترکش‌هایی را که آنجا اصابت کرده بود، می‌شد به وضوح روی زمین دید. حتماً می‌دانید که طی عملیات خیبر، دشمن حدود یک‌میلیون گلوله فقط به طلایه شلیک کرد یا در منطقه عملیاتی الی‌بیت‌المقدس هنوز تانک‌های عراقی که روی خاکریزها زده شده بودند، وجود داشتند.



چند دختر خانم دانشجوی بین زائران بودند که خیلی شیطنت می‌کردند و گوش‌شان به هیچ حرفی بدهکار نبود. هر بار که روایتگری می‌شد، اینها سعی می‌کردند چالش‌اش ایجاد کنند. در طلایه همین خانم‌های دانشجو چنان متحول شده بودند که خاک‌ها را روی سرشان می‌ریختند و از ته دل گریه می‌کردند



سلیمانی هم در راه‌اندازی کاروان‌های راهیان نور نقش داشتند؟

بله همین‌طور است. این شهید بزرگوار چون برای خدا کار می‌کرد، هر کاری را که احساس می‌کرد خیری در آن باشد، انجام می‌داد. منیتی نداشت و برای پیشبرد کارهای خیر داوطلب می‌شد. اینطور است که می‌بینیم اولین قدم‌ها برای راه‌اندازی کاروان‌های راهیان نور در پادگان لشکر ثارالله و با اجازه و عنایت حاج قاسم صورت می‌گیرد. به‌طور کلی در تاریخ انقلاب‌مان حاج قاسم در کنار شهدای دیگری مثل حاج احمد کاظمی و حسین خرازی همگی علاوه بر حضور در میدان جنگ، منشأ خیرات در موارد و مسائل مختلف هم شده‌اند.

اصلاً فکر اولیه و جرقه اصلی کاروان‌های راهیان نور از کجا بود؟

فکر اولیه و جرقه اصلی تشکیلش را باید مدیون عنایت‌های مقام معظم رهبری بدانیم. ایشان بلافاصله پس از پایان جنگ هشدارهای لازم را برای عدم‌فراموشی افتخارات و حماسه‌آفرینی‌های آن دوران بارها و بارها در بیانات‌شان گوشزد کردند. خود حضرت آقا هم برای اولین بار اواسط دهه ۷۰ به مناطق عملیاتی دفاع مقدس رفتند و زمانی که هنوز کاروان‌های راهیان نور در خیلی از نقاط کشور مان راه‌اندازی نشده بودند، ترویج این کاروان‌ها را به شکل عملی باب کردند. پس از حضور ایشان، جهشی در کاروان‌های راهیان نور در سراسر کشور ایجاد شد.

گفتید برای اولین بار که می‌خواستید کاروان‌ها را راه‌اندازی کنید، استقبال عمومی شگفت‌زده‌تان کرده بود. آن زمان این کاروان‌ها چه امکاناتی داشتند؟

اصلاً بحث امکانات و این چیزها نبود. صرفاً می‌توانستیم یک وسیله نقلیه را که همان اتوبوس باشد، تهیه کنیم با جای خواب که در مقرهای صحرایی بود. غذا و این چیزها هم همان غذایی بود که رزمنده‌ها در مناطق استفاده می‌کردند. خب پس از اتمام جنگ تا چند سال لشکرها همچنان در مناطق عملیاتی خط داشتند. بعد هم که بچه‌های تفحص کارشان را برای یافتن پیکر شهدا شروع کردند، همچنان مناطق عملیاتی محل آمد و شد بچه‌های سپاه و ارتش و رزمنده‌های دفاع مقدس بود. کاروان‌های اولیه راهیان نور اغلب از غذای بچه‌های رزمنده حاضر در منطقه استفاده می‌کردند. نهایتاً استانبولی و عدس پلو و حتی نان و پنیر بود. خیلی از مقررها که می‌فتم اصلاً کولر و وسایل رفاهی نداشت. اما به رغم همه این کاستی‌ها، کیفیت اردوها به لحاظ معنوی فوق‌العاده بالا بود. عرض کردم وقتی کاروان‌ها را راه‌اندازی کردیم، مردم و خصوصاً دانشجو‌ها سر آمدن به این اردوها باهم رقابت می‌کردند. حالا بگویم که سرش دعوا بود. بارها پیش می‌آمد که ۲۵ الی ۳۰ اتوبوس را باهم و یکجا به حرکت درمی‌آوردیم. حالت معنوی اردوها خودش بهترین تبلیغ برای آن بود. هر کسی که یک بار می‌آمد، پای ثابت می‌شد! آنقدر تقاضا بالا بود که ما سرمنده جامانده‌ها می‌شدیم.

آن حالت معنوی سال‌های اولیه کاروان‌های راهیان نور که گفتید ریشه در چه مسائلی داشت؟

علیرضا محمدی اردوهای راهیان نور پس از دوالی سه سالی که به خاطر شیوع بیماری کرونا تعطیل بود، امسال مجدداً آغاز به کار کرد و در قدم اول دانش آموزان به این اردوها رفتند. اما این سفرهای معنوی که وارد دهه چهارم خود شده است، سابقه‌ای طولانی دارد که به اوایل دهه ۷۰ برمی‌گردد. آن‌طور که مهدی اسدی از رزمندگان دفاع مقدس و از قدیمی‌ترین دست‌اندرکاران این اردوها می‌گوید، اوایل کاروان‌های راهیان نور با کمترین امکانات اما با کیفیتی فوق‌العاده از لحاظ معنوی به مناطق عملیاتی دفاع مقدس سفر می‌کردند و صحنه‌های زیبایی از پیوند مردم و ارواح مطهر شهدا را رقم می‌زدند. در گفت‌وگو با اسدی مروری بر شروع اردوهای راهیان نور در استان اصفهان داشتیم که گویا قدیمی‌ترین سفرهای سازمان یافته در تاریخچه این اردوها را در کشور مان به ثبت رسانده‌اند.

کاروان‌های راهیان نور از چه سالی آغاز به کار کردند؟ جرقه این کار چطور زده شد؟ از همان زمان دفاع مقدس و بعد از پایان عملیات فتح‌المبین، یک عده از خانواده شهدا به مناطق تازه آزادشده رفتند و در مناطقی که فرزندان‌شان به شهادت رسیده بودند، حضور یافتند. این شاید اولین کاروان راهیان نور باشد، اما به شکل رسمی و آنچه امروز جامعه ما از راهیان نور یک تعریف و تصویری در ذهن دارد، به سال‌ها بعد از اتمام دفاع مقدس برمی‌گردد. الان برخی از منابع می‌گویند که از اواخر دهه ۷۰ بحث راهیان نور شروع شد اما خود ما در اصفهان از سال ۱۳۷۲ کاروان‌های راهیان نور را راه‌اندازی کردیم. آن زمان اسمش راهیان نور نبود. کاروان‌ها با عنوان «سفر به مناطق نور» سازماندهی و راه‌اندازی می‌شدن. من آن موقع جانشین قرارگاه پشتیبانی سپاه اصفهان بودم و چون علاقه داشتم باز به مناطق جنگی دفاع مقدس برگردم، داوطلب شدم تا مسئولیت این کاروان‌ها را بر عهده بگیرم. مقررمان پادگان ثارالله کنار نورد اهواز بود که با اجازه شهید حاج قاسم سلیمانی آنجا را در اختیار گرفتیم. در اولین کاروان‌ها عمدتاً مردم عادی و خصوصاً دانشجو‌ها با اشتیاق فراوانی در این اردوها حضور پیدا می‌کردند که برای خود ما تعجب‌برانگیز بود.

شما از سپاه اصفهان کاروان‌ها را راه‌اندازی کردید، پس چطور شد که با مساعدت حاج قاسم به پادگان ثارالله رفتید؟

مقر لشکر امام حسین(ع) در دوران دفاع مقدس در انرژی اتمی بود که بعد از اتمام جنگ واگذار شده بود و ما جای مناسبی برای سازماندهی کاروان‌ها در خوزستان نداشتیم، اما به دلیل دوستی دیرینه‌ای که بین حاج قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه ثارالله کرمان و شهید احمد کاظمی وجود داشت، حاج قاسم به ما فضای لازم را در پادگان ثارالله دادند و ما هم رفتیم و از چند سوله آنجا استفاده کردیم.

پس به نوعی می‌توانیم بگویم که حاج قاسم